ر . ک . نارایان

عامری، علی رضا

اسکن‏ 2Lراسیپورام کریشنا نارایان،عضو انجمن سلطنتی ادبیات، دهم اکتبر 1906 دیده به دنیا گشود و سیزدهم مه 2001 در سن‏ نود و چهار سالگی چشم از جهان فرو بست.

او که به زلال‏نویسی با آمیزهء کنایه،تغزل،خردنمایی،و طنزی دلربا شهیر است،برجسته‏ترین نویسندهء هندی‏تبار نسل‏ خود بود که بارها تا یک قدمی تصاحب جایزهء نوبل پیش رفت. کتاب‏هایش در باب زندگی شخصیت‏هایی است غالبا سست‏هاد و پست‏فطرت در شهر کوچک و نیم‏افسانه‏ای مالگودی،با شاخصه‏های شهرهای مایسور و بنگلور که سادگی‏های سنتی‏ زندگی روستایی هند در آنها تحت‏الشعاع عادات مدرن غربی‏ قرار گرفته است.نارایان خود به مثابه میانجی‏ای روشنفکر بین شرق و غرب قلمداد می‏شود.او حامل تفکرات باریک و روانشناسانه است که ریشه در مکتب وایسناویت هندی دارد. به روایت او،دیوسانی،در غایت پلیدی،خود می‏تواند منشأ ثباتی‏ نو باشد.

راسیپورام کریشنا نارایان،رمان‏نویس،داستان کوتاه‏پرداز، ناشر و مقاله‏نویس در ایالت جنوبی تامیل نادو چشم به جهان‏ گشود.او به دلیل وحشت از مدرسهء اولش،به مدرسهء دیگری‏ در مایسور که پدرش مدیر آن بود،رفت و در همانجا ادامهء تحصیل داد.سپس در کالج مهاراجای مایسور پذیرفته و در سال 1930 فارغ‏التحصیل شد.سالها روزنامه‏نگار بود و در شمارهء یکشنبه‏های روزنامهء«هندو»مطلب می‏نوشت و کم‏کم به‏ یک نویسندهء تمام‏وقت تبدیل شد.

نارایان در سال 1934ازدواج کرد،اما پنج سال بعد همسرش‏ را از دست داد و همان‏گونه که خود نگاشته است،تا سالها بعد از آن،به پرورش تنها فرزند خود همت نهاد:دختری به نام هما که بعدها برایش یک نوهء دختر و یک نوهء پسر به دنیا آورد.او بیشتر بقیهء عمرش را با یکی از برادرانش در مایسور گذراند؛ برادری که خود کاریکاتوریست بنامی است.

مدتی گذشت تا او خود را در کالبد یک نویسنده باور کند، و برای مردم،مدتی بیشتر تا او را کشف کنند.صف آثار نارایان‏ که متجاوز از سی کتاب است،با«سوامی و یاران»آغاز شد؛ کتابی که با تشویق دوست و حامی او گراهام گرین و توسط ناشرش(هاینمان)در سال 1935 به چاپ رسید.اما تازه پس‏ از اثر چهارمش،«معلم انگلیسی»(1945)-حدیث مهرانگیز دلشکستگی و محنت حاصل از مرگ همسرش-بود که در آمریکا به محبوبیت رسید.حتی آن زمان نیز،کتاب پنجمش، «آقای سامپات»(1949)،حکم یک افشاگری داشت:یک‏ روانکاوی سازمند و ژرف داستانی که در عین حال جامعهء خواب‏آلود مالگودی را کالبدشکافی می‏کند.سیاقی که در آثار بعدی‏اش نیز با اوست.

قصهء«آقای سامپات»و باقی نوشته‏های بعدی نارایان، علیرغم سبک بی‏تکلف و متعارفشان،منبعث از هندوئیسم او هستند.توفیق جهانی این نویسنده شاید مرهون استادی او در تفهیم آموزه‏های هندو در قالبی فرنگی و برای خوانندگان‏ غربی است.بن‏مایهء تقریبا همه آثار بزرگ او آشوبی است که‏ در پی ناتوانی افراد در شناخت هویت خویش رخ می‏نماید،یا آرامشی که به برکت معرفت،به ایشان دست می‏دهد.بسیاری‏ از شخصیت‏های داستان‏های او در مسیر قصه،خویشتن خود را باز می‏شناسد و آماج را درمی‏یابند،ولی بسیاری دیگر هم‏ می‏باید در انتظار تناسخی دوباره بمانند تا به روشنگری برسند.

در کتاب«کارشناس مالی»(1952،با مقدمهء گراهام‏ گرین)،شخصیت محوری در صعود خود از نردبان ترقی‏ اقتصادی از دستیابی به سکون باز می‏ماند و سرانجام،واهمهء سقوط وی را به زمین بازمی‏خواند.خواننده در آغاز داستان، او را هنگامی ملاقات می‏کند که زیر درختی نشسته و روستائیان‏ وام‏خواه را پند می‏گوید.نارایان ناکامی این اثر را با چاپ کتاب‏ عریان‏نمای«آهنگ اهل»که طالع و شهرت را برای او به‏ ارمغان آورد،به فراموشی سپرد.آنجا شخصیت به«وام‏ده‏ احسانگر»ی بدل می‏شود که تنها وقتی پسر قماربازش رویایش‏ را ویران می‏کند،تباه می‏شود و اینگونه همانسان پایان می‏پذیرد که آغاز کرده بود.

اگرچه آثار نارایان سخت متکی بر فلسفهء هندوئیسم و جوهر آن،یعنی مقولهء تناسخ،هستند،اما از طنز و عطوفت نیز لبریزند.شاید عمیق‏ترین رمان او،«پیشوا»(1958)باشد: افسانه‏ای در مورد یک کلاهبردار که به یک قدیس بدل‏ می‏شود.پایان بی‏نقص و نیمه‏عرفانی قصه سبب شد تا بسیاری‏ از خوانندگان باور کنند که قهرمان اثر،به یک اعتبار،رهایی‏ می‏یابد.اما اصطلاح هندوی آن یعنی«رستگاری»را هرگز نپذیرفتند.این کتاب جایزهء فرهنگستان ادبی ساهیتیا را برای‏ نارایان به ارمغان آورد و سپس به شکل یک فیلم سینمایی‏ نیز درآمد.

رمان«در انتظار مهاتما»(1955)ی او در باب نهضت‏ گاندی،با واکنش‏های متفاوتی روبه‏رو شد.این کتاب از وحدت‏ تخیلی که در سایر آثار رفیعش به حس می‏نشیند عاری است. با این همه،قصه‏ای مجابگر و انسانی است دربارهء جوانی هندی‏ که مسحور طلسم رهبر قدسی خود است ولی هنگام هجر او به یک یک وسوسه‏ها تن می‏دهد.

در کتاب«شیرینی‏فروش شیرین»(1967)،شخصیت‏ اصلی به آرامش حقیقی دست می‏یابد.اما در«نقاش نشانه‏ها» (1977)،یگانگی مقصود قهرمان قصه به سبب کشمکش‏ میان پذیرش قهری زندگی و خردگرایی بی‏تاب،غمگنانه‏ می‏گسلد.این رمان همچنین نقد زیرکانه‏ای است بر معضل‏ بغرنج غوغای جمعیت در سرزمین هندوستان.

در پی چاپ انگلیسی«لیسانسیه هنر»در سال 1978، چاپ‏های جدیدی از رمان‏های پیشین او به بازار روانه شد. گرین در روزنامهء تایمز منادی او شد و در وصف او نوشت که‏ از ذکر نام او در کنار بزرگانی چون تولستوی،هنری جیمز، 2Lتورگنیف،چخوف،و کنراد«تردید»به خود راه نمی‏دهد.تخلص‏ نارایان به صورت ر.ک.نارایان نیز ابداع گرین در سال 1935 بود تا بانوان سالخورده بتوانند آسانتر نام او را به ذهن بسپارند. اینگونه گرین تا پنجاه و پنج سال خوانندهء نخست دستنوشته‏های‏ نارایان و حامی او در بریتانیا باقی ماند.

در سال 1983،نارایان«ببری برای مالگودی»را به چاپ‏ رساند،حکایت زندگی یک ببر سیرک از زبان خود حیوان و روایت جور و جفای تعلیمات نمایشی،فرار او،و سرانجام پناه‏ جستنش به یک تارک دنیا.

نارایان همچنین چندین مجلد داستان کوتاه و نیز دو گزیدهء اساطیر کلاسیک هند«(رامایانا»به سال 1972 و«مهابهاراتا» در 1978)نگاشت.تد هیوز برخی از اسطوره‏نگاری‏های نارایان‏ را«برترین بازنویسی‏های اساطیر هند»خوانده است.نارایان‏ سفرنامه‏هایی هم نوشت و نیز سرگذشتنامه‏ای با عنوان«روزگار من»(1975،برندهء جایزهء اتحادیهء نویسندگان انگلیسی‏زبان‏ آمریکا)منتشر کرد که در آن،به قول طعنه‏آمیز جان آپدایک، «هنوز واقعیت جلودارش نبود».

نارایان به مناسبت‏های مختلف مدتی را در دانشگاه‏های‏ آمریکا گذراند،و در دههء 1980،در یک دوره مجلس اعلای‏ هند به عنوان عضو منتخب خدمت کرد.در پیرسالی،رمان‏ مالگودی دیگری به نام«دنیای ناگاراج»(1990)به چاپ‏ رساند،و از پی آن در سال 1993 سه داستان«قصه‏های‏ مادربزرگ»را منتشر کرد.او با این همه از نشستن در ایوان‏ خانه و تماشای پروانه‏ها لذت می‏برد.نارایان می‏گفت: «فراموشی عطیه‏ای گرانسنگ است.»و در سال 1994،در باب هستی و کرنش در برابر رخدادها گفت:«راه عملی زندگی‏ توام با آرامش،فراموش کردن گذشته و زیستن در اکنون، عیش در لحظه،وداع بی‏افسوس با شادمانگی‏ها،و باور حتمیت‏ استحاله و تغییر است.»زندگینامه‏ای نیز از دوران اول حیات‏ نارایان به قلم سوزان و.ن.رم چاپ شده است.

اما این آثار بی‏شمار آن‏چنان که سزاوار بود،در خارج از هند با اقبال خوانندگان روبه‏رو نشد.منتقدان هم به آنها اعتنا نکردند و اینگونه او برخلاف دیگر هم‏وطنان نام‏آور خود یعنی‏ سلمان رشدی و ویکرام ست،در حصار گمنامی ماند.در حقیقت، او با آن ارزش‏های آرام و فروتن که در نوشته‏هایش تقدیس‏ می‏کرد،نمی‏توانست مسافر قافلهء تبلیغات شهرت‏ساز دنیای‏ نویسندگی امروز باشد.

نارایان جایزهء فرهنگستان ادبی هند را در سال 1958 ربود، و در 1965 از دانشگاه لیذر دانشنامهء افتخاری دریافت کرد. وی عضو افتخاری فرهنگستان هنر و ادبیات آمریکا،و نیز عضو انجمن سلطنتی ادبیات بود که مدال بنسون را در سال‏ 1980 از آن‏جا دریافت کرد.نارایان هرگز دوباره ازدواج نکرد، و دخترش نیز پیش از خود او دار فانی را وداع گفت.